

با ادامه زندگی سرهنگ تمام یا همان معمر قذافی در این مقاله بیشتر آشنا خواهیم شد. اول داستان می خواهیم کمی بیشتر با زندگی و احوالات قذافی آشنا شویم. اقامتگاه قذافی در باب العزیزیه بود.

باب العزیزیه یک تعریف جدید از قصر پادشاهی بود. جایی که هم نظامی بود مثل پادگان و هم لوکس بود مثل قصر پادشاهان! جایی نزدیک به شهر طرابلس پایتخت لیبی که بیش از 6 کیلومتر مربع مساحت داشت.

باب العزیزیه توسط مهندسیین آلمانی ساخته شده بود و چندین ساختمان مسکونی، تجهیزات نظامی، زمین تنیس، زمین فوتبال، باغ و باغچه و یک چادر بادیه نشینی داشت، که قذافی بعضا در این چادر از مهمان هایش پذیرایی می کرد. او در این اقامتگاه بزرگ معمولا هرشب یکجا می خوابید، تا جای خوابش ثابت نباشد و در خواب بلایی سرش نیاورند.

قذافی همیشه از خیانت اطرافیانش به شدت می ترسید. حتی وقتی می خواست جراحی پلاستیک کند، اجازه نداد کامل بیهوشش کنند که مبادا در بیهوشی بلایی سرش بیاورند. بعضی وقت ها که پرواز داشت، دستور می داد زمانی که هواپیمایش می خواهد بپرد، تمام پروازهای لیبی کنسل شود تا هواپیمای دیگری در آسمان نباشد که قصد جانش را داشته باشد.

خصوصیات عجیب سرهنگ تمام

او معمولا از لباس های نظامی و لباس های سنتی لیبی استفاده می کرد، و تمایلی هم نداشت از لباس های غربی استفاده کند. همیشه هم خودش را به عنوان نماد مد می دید. او می گفت: "من هرچی بپوشم فردایش مد می شود" در دیدار با سران کشورهای دیگر همیشه کفش پاشنه بلند می پوشید، تا از دیگر رهبران کشورهای جهان بلندقد تر به نظر برسد و بیشتر در چشم باشد.

وقتی سفر می رفت، چادر صحرایی خودش را هم می برد، و از کشور مقصد درخواست می کرد جایی در اختیارش قرار بدهند که چادرش را علم کند.

البته چادر که می‌گوییم یک چادر ضد گلوله و بسیار لوکسی است که چیزی از هتل‌های 5 ستاره کم نداشت. در تمام سفرهایش هم حداقل 15 تا دختر همراهی‌اش می‌کردند.

15 تا دختر در قالب گارد آمازونی‌ها،

احتمالا شما هم در مورد زن‌های اطراف سرهنگ تمام شنیدید و خیلی‌ها هم کتاب حرمسرا قذافی را خواندید! البته کل دنیا هم تصویر قذافی را کنار یکسری بادیگارد‌های خانم دیدند، که همگی آن‌ها هنگام عضویت در گروه باید جوان، باکره و زیبا بوده باشند. به آن‌ها می‌گفتند گارد آمازونی‌ها یا راهبه‌های انقلابی!

بیاید بیشتر داستان این دخترها را بررسی کنیم.

سال 1979 یعنی یک دهه بعد از به قدرت رسیدن،

قذافی آکادمی نظامی زن‌ها را تاسیس کرد و آن‌جا به زن‌ها درجات نظامی هم می‌داد.

همان زمان، جنبش راهبه‌های انقلابی هم راه افتاد.

این راهبه‌ها دخترهای جوان و آموزش دیده‌ای بودند،

که به عنوان بادیگار همه‌جا کنار قذافی بودند.

حرمسرای سرهنگ تمام

حالا چرا راهبه؟

چون همگی باکره بودند و اجازه ازدواج هم نداشتند و باید،

کل زندگی‌شان را وقف انقلاب یا بهتر بگوییم وقف قذافی و نیازهای جنسی او می‌کردند.

ولی داستان ارتباط قذافی با دخترها و زن‌ها فقط به این‌جا ختم نمی‌شد.

شواهد بسیار زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد،

قذافی برای خودش حرمسرای داشته با کلی دختر از نقاط مختلف جهان!

در جامعه متعصب و مذهبی لیبی،

وقتی قذافی دختری را انتخاب می‌کرد و مسئولان تشریفات آن دختر را پیش قذافی می‌بردند،

قذافی دخترها را مجبور می‌کرد فیلم پورن ببینند،

نوشیدنی‌های الکلی بخورند، مواد بکشند و...

تا بتوانند پاسخگوی فانتزی‌های جنسی او باشند.

کافی بود سرهنگ تمام از یک دختر خوشش بیاید،

گروه تشریفات به سرعت و هرجوری که بود آن دختر را برایش می‌بردند.

البته ابتدا دختر را می بردند کامل معاینه اش می کردند، تا مطمئن شود که هیچ مریضی ندارد بعد او را به باب العزیزیه می فرستادند.

او وقتی برای بازدید به مدارس دخترانه می رفت و دخترهای مدرسه ای را می دید، همین که دستش را روی سر یکی از دخترها می کشید، یعنی او را انتخاب کرده و از فردا آن دختر به جای مدرسه باید، به قصر باب العزیزیه می رفت و کنار دخترهای دیگر منتظر باشد تا نوبتش برسد.

علاقه پنهان قذافی به وزیر امور خارجه آمریکا

این داستان را تقریباً تمام مردم لیبی هم می دانستند، و حتی در بعضی از فیلم های بازدید قذافی از مدارس دخترانه، شما می توانید دختر بچه هایی را ببینید که وقتی قذافی از کلاسشان بازدید می کند، آن ها سعی می کنند نگاهشان را از قذافی بدزدند که طعمه قذافی نشوند. در کتاب حرمسرا سرهنگ تمام ، ثریا یکی از همین دخترها داستان زندگی اش را تعریف می کند، که اگر حتی نصف حرف هایش هم واقعیت داشته باشد، که مدارک زیادی ثابت می کند که دارد، شما را با این بیمار جنسی بیشتر آشنا می کند.

وقتی سال ها بعد، انقلابیون مقرر قذافی را فتح کردند، کارتون های وسایل آمیزشی، داروها و قرص های تقویت جنسی بود که از آنجا خارج می کردند. قذافی حتی دستور داده بود، اتاق هایی را برای فانتزی های جنسی اش تزئین کرده بودند. از میان وسایل شخصی سرهنگ تمام که به دست انقلابیون افتاد، یک چیزی از همه عجیب تر بود، یک آلبوم عکس! آلبومی که تمام صفحاتش پر بود از عکس های خانم کاندولیزا رایس!

خانوم رایس، وزیر امور خارجه سابق آمریکا بود. خانوم آفریقایی که از مدت ها قبل صحبت از این بود که قذافی به او علاقه مند است، و حتی خانوم رایس در کتابش از این علاقه نوشته وقتی می خواستم به لیبی بروم، قذافی اصرار داشت من را در چادر شخصی خودش ملاقات کند که من هم قبول نکردم.

قذافی یک آلبوم بزرگ فقط از عکس های رایس داشت،
و گویا همیشه هم آن را همراه خودش داشته و احتمالا کلی هم با آن خاطره داشته است!
همه این ها در حالی است که حتی از ارتباط سرهنگ تمام با پسرهای جوان هم وجود دارد.
پسرهایی که عضو گروه خدمات بودند.
گروه خدمات یک جوهرهایی یک حرمسرا مردانه بود.

نمونه هایی از انحرافات جنسی سرهنگ تمام

این چیزهایی که شما می خوانید فقط قسمتی از انحرافات جنسی سرهنگ تمام است،
و ابعاد بیشتر این بی شرمی ها را واقعا نمی توان تعریف کرد.

انحرافات جنسی قذافی فقط به لیبی ختم نمی شد.
در همین زمینه دو نمونه از شاهکارهای جناب سرهنگ را برایتان تعریف می کنم؛
سال 2001 به دستور سرهنگ تمام و به مناسبت جشن سالگرد پیروزی انقلاب،
صدتا دختر خوش اندام و خوشگل که مسئول تشریفات آن ها را گلچینشان کرده بود،
می خواستند از سنگال سوار هواپیما لوکسی که قذافی برایشان فرستاده بود بشوند و به لیبی بروند.

بعضی از این دخترها حتی به سن قانونی هم نرسیده بودند.
ماجرا انقدر سر و صدا راه انداخت که دولت سنگال وارد ماجرا شد،
و جلوی خروج دخترها را گرفت و تلاش لیبی برای بردن دخترهای سنگالی را محکوم کرد،
و حتی وزیر کشور سنگال گفت به اینترپل شکایت می کند.
بعد یک هیئت از لیبی به سنگال رفت و قضیه را ماسمالی کردند تا بیشتر از این آبروریزی نشود.

مورد دوم هم مربوط می شود به سخنرانی جناب سرهنگ برای دخترهای ایتالیایی!
جریان از این قرار بود که رئیس تشریفات سرهنگ تمام با یک آژانس استخدام مهماندار هواپیما،
تماس می گیرد و می گوید:

جناب سرهنگ قصد دارد در سفری که به ایتالیا دارد،
برای دخترهای ایتالیایی سخنرانی کند و ما نیاز به 200 دختر ایتالیایی کند.

آن ها قرار بود در مراسم سخنرانی حضور داشته باشند،
بعدش هم رئیس تشریفات در کمال وقاحت برای حضور دخترها در مراسم سخنرانی و [مذاکره](#) با آن ها، شرایطش را اعلام
می کند؛

شرایط حضور دخترها برای حضور در مراسم سخنرانی سرهنگ تمام

می گوید آن ها باید حتما خوشکل باشند، سن شان بین 18 تا 35 باشد، قد آن ها حداقل 170 سانت باشد، خوش لباس باشند اما دامن کوتاه و پیراهن یقه باز نپوشند که جناب سرهنگ ناراحت می شود! بعدش رهبر لیبی با لیموزین سفید و بادیگارهای زنش، به محل سخنرانی در سفارت لیبی در ایتالیا آمد و با دخترها درباره اسلام حرف زد، و آن ها را به دین اسلام دعوت کرد، و به هر کدام از آن ها یک جلد قرآن و یک جلد کتاب سبز خودش را هم هدیه داد.

البته علاوه بر دعوت به اسلام، دخترها به چیز دیگری هم دعوت شدند؛ دعوت به بازدید از کشور لیبی و ادامه داستان!... این کار قذافی صدای علمای اسلام را در داخل و خارج از لیبی درآورد. آن ها می گفتند تو اصلا صلاحیت نداری که بالای منبر بروی، با این کارت آبروی مسلمان ها را می بری! فارغ از بحث انحرافات جنسی که قذافی داشته، موضوع ناراحت کننده تر اینجاست که اکثر دخترهایی که طعمه سرهنگ تمام می شدند، دیگر راهی برای بازگشت به خانه هایشان را نداشتند.

خانواده هایشان آن ها را طرد می کردند و مثل یک زن تن فروش به آن ها نگاه می کردند، و غیرت مردهایشان اجازه نمی داد که قبول کنند آن ها دوباره به خانه برگردند. در بعضی موارد خانواده ها حاضر بودند دختر یا خواهرشان را بکشند تا برای خانواده آبروریزی درست نشود.

دهه دوم حکومت قذافی

یکی از مهم ترین اتفاقاتی که در آغاز دهه دوم حکومت قذافی افتاد، طرح شکار سگ های گمنام بود. این اسمی بود که سرهنگ تمام روی طرحش گذاشته بود، و منظورش از سگ های گمنام هم مخالف های خودش در سراسر دنیا بود. در کمپین شکار سگ های گمنام،

قرار بود مخالفان قذافی در تمام نقاط دنیا شناسایی و ترور شوند. برای همین تیم قذافی شروع کرد به انجام عملیات و یکی یکی مخالفان را ترور کرد.

فقط 12 نفر را در ایتالیا و انگلیس و آلمان ترور کرد. بدبخت تر از آن ها مخالف هایی بودند که قذافی از کشورهای دیگر آن ها را می دزدید و زندانی شان می کرد. یکی دیگر از منابعی که از آن استفاده کردیم، کتابی است به نام "بازگشت" نوشته حشام مطر! داستان هم در مورد ربوده شدن پدر نویسنده کتاب است که یکی از مخالف های قذافی بوده است.

او در مصر ربوده می شود و هیچ وقت مشخص نمی شود، که دقیقا چه بلایی سرش آمده حتی بعد از اینکه قذافی سقوط می کند هم مشخص نمی شود. سخنرانی های ضد آمریکایی قذافی، ترورهایی که راه انداخته بود و حمایت هایی که از تروریست ها می کرد، باعث شد که سال 82، آمریکا واردات نفت از لیبی و صادرات محصولات فناوری به لیبی را تحریم کند، و البته اروپا هم از این تحریم پیروی نکرد. سرهنگ تمام هم که خودش را پرچمدار مخالفت با آمریکا و اسرائیل در جهان می دید، در این موقعیت خیلی احساس غرور می کرد.

اتفاقی که در دنیا سابقه نداشت

این آدم ربایی ها و ترورهای سرهنگ انقدر ادامه داشت، که در بسیاری از کشورهای جهان، مردم جلوی سفارت لیبی تظاهرات کردند. در یکی از این تظاهرات در سال 1984 وسط تظاهرات یک نفر، از داخل سفارت با مسلسل تظاهر کنندگان را به رگبار بست. اتفاقی که در دنیا سابقه نداشت. چند نفر مردند و یک پلیس هم کشته شد، بلافاصله پلیس انگلیس سفارت لیبی را محاصره کرد.

قذافی چه کار کرد؟ سفارت انگلیس را در لیبی محاصره کرد. در نهایت هر دو کشور توافق کردند سفرايشان را معاوضه کنند، و انگلیس با خفت جلوی سرهنگ سر تعظیم فرود آورد.

دو سال بعد از این اتفاق قذافی که گستاخ تر هم شده بود، در یک کلوپ شبانه در برلین بمب گذاری کرد. این کلوپ، پاتوق سربازهای آمریکایی در برلین بود.

در این حمله سه نفر آمریکایی و یک زن ترک کشته شدند، و 229 نفر هم زخمی شدند که خیلی هایشان قطع نخاع شدند. سازمان سیا آمریکا با شنود مکالمات سفارت لیبی، متوجه پیام های تبریک مبادله شده با طرابلس شد، که حاکی از موفقیت عملیات بود و مشخص شد که کار لیبی بوده است.

اینبار آمریکا مثل لیبی ساکت نماند، و تنها 10 روز بعد از انفجار کلوپ سربازهای آمریکایی عملیات دره الدورادو شروع شد. عملیات الدورادو به تاریخ 15 آوریل 1986 مهم ترین و سخت ترین، حمله هوایی آمریکا در پاسخ به یک اقدام تروریستی تا آن زمان بود. دونالد ریگان، رئیس جمهور وقت آمریکا در مورد سرهنگ تمام گفت: "به این سگ هار درسی می دهیم که هیچ وقت فراموش نکند"

سرهنگ تمام ترحم جهانی را جلب کرد

آمریکا در حمله هوایی که با 60 هواپیما جنگی به لیبی داشت، نزدیک به 300 بمب به اهداف مشخص شده در طرابلس و بن قاضی شلیک کرد. حتی اقامتگاه قذافی را هم بمباران کرد. در جریان این بمباران به گفته خودش حنا، دخترش کشته شد. دخترخوانده ای که قبل تر هم گفتیم قذافی خیلی دوستش داشت، ولی سال ها بعد مشخص شد، سرهنگ تمام درباره کشته شدن حنا به کل دنیا [دروغ](#) گفته، و این کار نیرنگ سرهنگ تمام برای جلب ترحم جهانی بوده است.

سرهنگ زخم خورده که زورش به جنگنده های آمریکایی نمی رسید، برای انتقام علاوه بر اینکه چندتا بمب گذاری دیگر انجام داد، در سال 1988 با بمب گذاری در هواپیمای مسافربری شرکت هوایی پان آمریکن، هواپیما را بر فراز اسکاتلند منفجر کرد.

تمام 243 مسافر هواپیما به علاوه 16 خدمه و 11 نفر، از مردم بدبختی که هواپیما بالاسرشان بود، کشته شدند.

بمب ها در بار مسافرها جاسازی شده بود و در هواپیما هیچ تروریستی هم حضور نداشت. بلافاصله بعد از این اتفاق هویت بمب گذاران فاش شد، ولی قذافی حاضر نشد آن ها را تحویل بدهد. در نهایت با اصرار و وساطت نلسون ماندلا و کوفی عنان، دبیر کل سازمان ملل در نهایت متهمین به هلند تحویل داده شدند.

ماجرای جوی های جناب سرهنگ تمامی نداشت. سرهنگ تمام تصمیم گرفت به کشور همسایه جنوبی اش یعنی کشور چاد حمله کند، و در حمایت از شورشی های چاد، نیروهای نظامی اش را به این کشور فرستاد. ولی دولت چاد که یکجورایی تحت سلطه فرانسه بود، با کمک فرانسه شورشی های داخلی و سربازهای قذافی را شکست سختی داد.

وانت هایی که سرنوشت جنگ را تغییر دادند

بر اساس برآوردها، علاوه بر 800 تانک و 30 هواپیما، لیبی حدود یک دهم از ارتش خودش را در این جنگ از دست داد، و حدود یک و نیم میلیارد دلار از تجهیزات جنگی اش هم نابود شد و یا به غنیمت چادی ها درآمد. در این جنگ، فرانوسوی ها 400 وانت توپوتا مسلح به موشک های ضد تانک، به ارتش چاد داد و همین توپوتاهای بودند که سرنوشت جنگ را تعیین کردند.

تانک های قذافی تا به خودشان بیایند یک موشک از روی این توپوتاهای بهشان شلیک می شد، برای همین هم اسم این جنگ در تاریخ هم به اسم جنگ توپوتا ماندگار شد. همانطور که قبل تر گفتیم (در قسمت اول زندگی قذافی)، با توجه به درگیری های سرهنگ تمام با انورسادات در مصر و ماجرای ربوده شدن امام موسی صدر، رویای قذافی برای رهبری دنیای عرب از بین رفت.

برای همین قذافی از کشورهای عربی ناامید شد و به سراغ کشورهای آفریقایی رفت. در بین کشورهای آفریقایی، لیبی با منابع زیاد و جمعیت کم از لحاظ اقتصادی تقریباً وضعیتش از تمام کشورهای آفریقایی بهتر بود. برای همین او سعی کرد با پولی که دارد توجه کشورهای آفریقایی را به سمت خودش جلب کند،

و این بار به جای جمهوری متحده کشورهای عربی، سرهنگ تمام پیشنهاد جمهوری متحده کشورهای آفریقایی را داد.

او در بسیاری از ملاقات های رسمی با لباسی ظاهر می شد، که روی آن به جای پرچم کشور لیبی نقشه قاره آفریقا دیده می شد. در داخل کشور هم آموزش زبان انگلیسی و فرانسه را در تمام مدارس کشور ممنوع کرد، و در عوض آموزش زبان های آفریقایی را شروع کرد. قذافی پیشنهاد کرد که کشورهای قاره آفریقا، گذرنامه و پول واحد داشته باشند و اسم خودش را هم گذاشته بود رهبر طلایی ایالت متحده آفریقا!

تاج شاهی بر سر سرهنگ تمام

بعضا هم به او می گفتند شاه شاهان قاره آفریقا البته فقط اطرافیان خودش این را می گفتند. او مرتب به کشورهای آفریقایی هم سفر می کرد و کمک های مالی زیادی به آن های می کرد. در اوگاندا، در زمینی که دیکتاتور آنجا یعنی عیدی امین به او داده بود، بزرگترین مسجد قاره آفریقا را ساخت و خودش هم آن را افتتاح کرد. این یک اتفاق بزرگ برای مسلمان های اوگاندا بود، که انگار فرشته نجاتشان بهشان کمک کرده بود و هنوزم به خاطر این کارش آنجا طرفدار دارد.

جای دیگر برای پادشاه هفت ساله کشور کوچک و گمنام آفریقایی، هواپیما لوکس مخصوص تشریفات خودش را فرستاد ، که پادشاه هفت ساله را به لیبی بیاورند و با قذافی دیدار کند. حتی سال ها بعد، کمی قبل از سقوطش چند گروه از قبایل آفریقا را دورهم جمع کرد، و روی سر جناب سرهنگ، سرهنگ تمام تاج گذاشتند، و در آن مراسم سرهنگ تمام را شاه شاهان آفریقایی جنوبی نامیدند.

قذافی دهه دوم حکومت دیکتاتوری اش را با ثروت بسیار زیادی شروع کرد، و حتی 12 میلیارد دلار اسلحه از شوروی خرید تا اعراب را تحت تاثیر خودش قرار بدهد. یک کار دیگرش این بود که بزرگترین و گران ترین پروژه زیربنایی کشور لیبی و حتی قاره آفریقا را استارت زد؛ پروژه آبرسانی به شهرهای بزرگ کشور لیبی که حدود 4 هزار کیلومتر لوله کشی های بسیار بزرگ داشت، و آب را از بیش از 1300 سفره زیرزمینی که عمق خیلی از آن ها، به بیش از 500 متر می رسید را جمع می کرد و مثل یک رودخانه بزرگ آب را منتقل می کرد.

انقلاب درون انقلاب دیگر

بزرگ ترین رودخانه مصنوعی ساخت دست بشر!
قذافی می گفت این پروژه هشتیمین عجایب دنیا است.
البته پروژه 5 فاز داشت که تقریبا 3 فاز آن به بهره برداری رسید.
با وجود اینکه شروع دهه 80 خوب بود ولی اواسط دهه هشتاد مشکلات اقتصادی لیبی شروع شد.

قیمت نفت افت کرده بود و درآمد لیبی از محل صادرات نفت،
از 21 میلیارد دلار در سال حتی به 5 میلیارد دلار در سال هم رسید.
سرهنگ تمام اصل درآمد لیبی را خرج حمایت از گروه های تروریستی،
و کمک به کشورهای آفریقایی می کرد که بتواند نقش رهبر قاره را حفظ کند.
این در حالی بود که تحریم ها هم اقتصاد لیبی را به شدت تحت تاثیر قرار داده بود.

در چهارمین سالگرد سقوط هواپیمای پان امریکن،
وقتی یک هواپیمای مسافربری در لیبی سقوط کرد و بیش از 160 نفر کشته شدند،
قذافی اعلام کرد تحریم ها لیبی را فلج کرده و هواپیما به خاطر نقص فنی،
سقوط کرده است و از جامعه بین الملل خواهش کرد تحریم ها را بردارند.

اواخر دهه 80 لیبی شاهد برخی اصلاحات اقتصادی بود،
که برای مقابله با کاهش درآمد کشور طراحی شده بود.
قذافی اسم اصلاحات دیگرش را گذاشت، انقلاب درون انقلاب دیگر!
اطلاعاتی که در صنعت کشاورزی شروع شد و تجارت کشور لیبی را احیا کرد.
البته علاوه بر این اصلاحات،
او شروع کرد به ساخت تاسیسات اتمی و تلاش کرد به سلاح هسته ای هم دست پیدا کند.

او برای اینکار کلی هزینه کرد و با دانشمندان مطرح اتمی هم ارتباط برقرار کرد،
و به آن ها کلی وعده داد، کارشان هم خوب پیش می رفت،
ولی دنیا شانس آورد که سرهنگ تمام در نهایت به سلاح اتمی دست پیدا نکرد.

خوش شانس ها کشته می شدند!

قبل از ادامه داستان می خواهیم شما را با مخوف ترین و وحشتناک ترین زندان دنیا آشنا کنم، زندان ابوسلیم! قبل تر در مورد طرح قذافی برای دستگیری و کشتن مخالف ها صحبت کردیم. مخالفان سیاسی قذافی وقتی دستگیر می شدند، می شد آن ها را به دو دسته تقسیم کرد.

برخی از آن ها خوش شانس بودند و برخی دیگر بدشانس بودند. آن هایی که خوش شانس بودند کشته می شدند! آن هایی که بدشانس بودند به زندان ابوسلیم می افتادند. قذافی حتی اجساد مخالفین سرشناسش را بیش از 20 سال، در سردخانه نگه داشته بود و هرازگاهی به آن ها سر می زد و از دیدنشان لذت می برد.

او در لیبی کشوری که به زور 15 شهر بزرگ داشت، 34 زندان ساخته بود. در لیبی پاسخ کوچکترین اعتراضی، دستگیری و زندان بود. مثلاً یکبار یک گزارشگر فوتبال، وسط گزارش از خرابی زمین بازی و بی تفاوتی مسئولین گله کرده بود، بعد بازی با مشت و لگد بردنش و نزدیک دو سال هم اجازه ندادند کار کند.

زندان ابوسلیم

زندان ابوسلیم نزدیک به ترابلس، بعد از این ساخته شد که در سال 1984 عده ای می خواستند، بر ضد سرهنگ تمام کودتا کنند ولی بلافاصله شناسایی و دستگیر شدند. بعد این اتفاق، قذافی به فکر ساختن زندان ابوسلیم افتاد و این زندان را مخصوص کسانی ساخت که با او مخالف بودند.

تنها افراد معدودی از این زندان بیرون آمدند و توانستند، اتفاقات آنجا را توضیح بدهند که داستانشان را جلوتر می گوئیم. یکی از همین زندانی ها می گفت 4 سال بعد از زندانی شدنم در ابوسلیم، تازه خانواده ام فهمیدند که من کجا هستم.

زندان ابوسلیم بخش های مختلفی داشت. مثلاً بخش زندانی های 7 ساله، زندانی های حبس ابد، بخش زندانی هایی که از دادگاه تبرئه شدند و... فصل سرما، زندان یخ و فصل گرما، زندان داغ بود و هیچ مکانیزم گرم کننده و سرد کننده ای در کار نبود.

از در و دیوار زندان موشی بود که بالا می رفت.
انقدر تعداد موش ها زیاد بود که زندانی ها می توانستند با دست آن ها را شکار کنند.
در زندان یک بلندگوی بزرگ گذاشته بودند که از 6 صبح تا 2 شب،
سرودهای ملی و سخنرانی های قذافی را با صدای بسیار بلند پخش می کرد.

از 2 شب تا 6 صبح هم بلندگو با صدای بلند بوق می کشید.
سال ها بعد وقتی قذافی سقوط کرد، در سلول های انفرادی را باز کردند،
که پیرمردهایی از آن ها خارج شدند که سال ها بود،
نور خورشید را ندیده بودند و اسم خودشان را فراموش کرده بودند و دیوانه شده بودند.

سرهنگ تمام زندانی ها را به اشد مجازات برسانید

در زندان ابوسلیم، وحشتناک ترین اتفاق ممکن سال 1996 افتاد.
صبح یک روز جمعه وقتی نگهبان ها آمدند که به زندانی ها یک وعده غذا بدهند،
چندتا از زندانی ها شورش کردند و دوتا از نگهبان ها را گروگان گرفتند که یکی از آن ها کشته شد.

خبر به سرهنگ رسید و او دستور داد به اشد مجازات با آن ها برخورد کنند!
با کی؟ با تمام زندانی ها آن بخش، یعنی همه 1200 نفری که فقط در آن بخش زندان بودند.
حالا مجازات چه بود؟

ساعت 11 صبح آوردنشان داخل حیاط و تمام 1200 زندانی را به رگبار بستند.
آن ها را کشتند و هیچ خبری هم به خانواده هایشان ندادند.

مادر یکی از این زندانی های کشته شده 5 سال هر روز برای پسرش غذا می پخت،
نامه می نوشت،

وسيله می خرید و بعد از 5 سال فهمید که پسرش 5 سال پیش کشته شده است.
تا مدت ها اصلا کسی نمی دانست آن روز اصلا چه اتفاقی افتاده است.
این وضعیت داخل کشور لیبی بود.

اوضاع خارجی لیبی

بعد از جریان منفجر کردن هواپیمای پان امریکن وقتی همان اوایل،
قذافی از تحویل بمب گذاران خودداری کرد،
سازمان ملل قطعنامه ای را علیه کشور لیبی صادر کرد و این کشور را تحریم کرد.
در نتیجه تحریم،
لیبی حدود 900 میلیون دلار ضرر مالی کرد ولی بعد با تحویل دادن تروریست ها اوضاع کمی بهتر شد.

در دهه 1990 لیبی گفت و گوهایش را با دولت انگلیس برای عادی سازی روابط،
به صورت پنهانی شروع کرد و حتی بعد از حملات 11 سپتامبر 2001،
سرهنگ تمام با ابراز همدردی با قربانی ها،
خواستار مشارکت لیبی در جنگ علیه تروریست ها شد و القاعده را محکوم کرد.

همه منتظر بودند مثل همیشه از تروریست ها دفاع کند ولی او اینبار محکومشان کرد.
لیبی در عین حال که روابطش را با چین و کره جنوبی،
نزدیک تر می کرد به کشورهای اروپایی و آمریکایی هم نزدیک می شد.
حتی سال 2003 وقتی آمریکا به بهانه داشتن سلاح های کشتار جمعی،
به عراق حمله کرد لیبی به صورت داوطلبانه،
برنامه های سلاح های شیمیایی و هسته ای خودش را از رده خارج کرد.

همزمان با این کار، لیبی رسماً مسئولیت خودش در بمب گذاری هواپیمای پان امریکن را پذیرفت،
و حتی راضی شد به خانواده های کشته شده ها 7 و نیم میلیارد دلار غرامت بدهد!
قذافی گفت:

" بعضی وقت ها باید جنگید و بعضی وقت ها باید صلح کرد.
فقط یک احمق بعد از اینکه جنگ را می برد دوباره تفگ دستش می گیرد".

ارتباط سرهنگ تمام با دنیا خوب شد

در خیال خودش آمریکا را شکست داده بود و الان وقت صلح بود.
از طرف دیگر یکی از کسانی که در بمب گذاری هواپیما آمریکا دست داشت،
و لیبی به دادگاه های بین الملل تحویلش داده بود،
به علت بیماری سرطان مشمول عفو شد و به لیبی برگرداده شد!
بعد هم که بیرون آمد با هواپیمای شخصی که قذافی برایش فرستاده بود،
به لیبی برگشت و سیف الاسلام،

پسر سرهنگ تمام چنان استقبالی از او کرد که انگار یک قهرمان برگشته است. سیاسیون اینطوری با جان و خون مردم بازی می کنند.

آمریکا و انگلیس که پرداخت غرامت توسط لیبی را شرط پایان دادن، به تحریم های باقی مانده سازمان ملل قرار داده بودند، بعد از این پرداخت، لیبی را از تحریم خارج کردند. کمپانی های بزرگ نفتی هم شیرجه زدند در منابع نفتی لیبی! اینطوری شد که ارتباط قذافی با دنیا خوب شد.

همه با او ارتباط برقرار کردند؛ انگلیس، آمریکا، فرانسه، روسیه و... حتی خواننده های خارجی به لیبی آمدند و جشن های باشکوهی برگزار کردند، تا چهره لیبی در دنیا خوب نشان داده شود. آمریکا هم نام لیبی را از لیست کشورهای شرارت حذف کرد، و حتی از اسناد کشف شده از CIA نشان داده می شود، که مخالف های سرهنگ تمام در اروپا و آمریکا دستگیر می شدند و مخفیانه به لیبی تحویل داده می شدند.

کمی بعد هم اسم لیبی از لیست کشورهای حامی تروریست هم حذف شد. کشوری که رهبرش مخالفانش را در سراسر دنیا ترور می کند، هواپیما را منفجر می کند، تمام مخالفان داخلی اش را نابود می کند، اسمش از لیست کشورهای حامی تروریست حذف می شود. این دقیقا همزمان با زمانی است که صدای خانواده های 1200 زندانی که قتل عام شدند در دنیا کسی نمی شنود.

پای سرهنگ تمام به سازمان ملل هم باز شد

شرکت نفتی شل قرارداد نفتی یک میلیارد دلاری با لیبی می بندد. "تونی بلر" به لیبی می رود. نزدیک به 50 سال قبل هیچ مقام آمریکایی به لیبی نرفته بود ولی الان کاندولیزا رایس به لیبی می رود.

قذافی مشتری پر و پا قرص بانک های سوئیسی می شود. یک هواپیما جت اختصاصی هم سفارش می دهد، که زبانزد بقیه رهبران کشورهای جهان می شود. جالب تر از همه نخست وزیر ایتالیا است که وقتی قذافی به ایتالیا رفت،

تا زیر پله های هواپیما برای استقبالش آمد، بغلش کرد و جلوتر حتی دستش را بوسید!
که خدا می داند قیمت این بوسه چقدر برای کشور و مردم لیبی آب خورده!

"برلوسکنی" حتی به خاطر سال ها استعمار لیبی توسط کشور ایتالیا،
از لیبی عذرخواهی رسمی هم کرد و بعدش قذافی،
او را به خاطر شهادت در انجام این کارش مرد آهنین خواند.
این را هم اضافه کنم که ایتالیا یک چهارم نفت و 15 درصد گاز طبیعی،
لیبی را در اختیار داشت و رابطه اقتصادی اش هم با لیبی خوب بود.
حتی در سال 2002 قذافی 7 و نیم درصد باشگاه یوونتوس را هم خرید.

پای قذافی حتی به سازمان ملل هم باز شد.
سال 2009 سرهنگ تمام قرار بود برای اولین بار به نیویورک سفر کند و در سازمان ملل سخنرانی کند.
قبلش چادرش را فرستاد و درخواست کرد به آن ها جایی بدهند چادر بزند که مسلما نپذیرفتند.
وقتی هم که نوبت به سخنرانی اش رسید او هیچ کدام از پروتکل های عمومی را رعایت نکرد.

من همانطور که مردم را دوست دارم از آن ها می ترسم

دو سه ساعت صحبت کرد.
انقدر که مترجمش از حال رفت و یکی دیگر به جای او آمد.
از ویروس آنفلونزای خوکی گفت که این ساخته دست بشر است،
و می خواستند سلاح میکروبی بسازند و از دستشان در رفته است و الان اینطوری شده!
حتی در مورد منشور سازمان ملل صحبت کرد و منشور را جلوی چشم همه پاره کرد!
درباره فلسطین و اسرائیل نظریه جدید داد،
و گفت آن ها باید با یکدیگر یک کشور تشکیل بدهند به نام اسرطین!
البته که دیگر قذافی آن جناب سرهنگ گذشته نیست،
که برای آمریکا و اسرائیل شمشیر را از رو بسته بود.

ولی جناب سرهنگ غافل از این بود که؛
"چنین نماند و چنین نیز نخواهد ماند"
سرهنگ تمام در کتابش به نام "فرار به جهنم" نوشته:
"من مردم را مثل پدرم دوست دارم ولی همانطور که از پدرم می ترسیدم،
از مردم هم خیلی می ترسم"

گفتیم که اوج حکومت دیکتاتوری قذافی در دهه 90 بود، و کشور لیبی و مردمانش بازیچه ماجراجویی های قذافی و فرزندانش و اطرافیانش بودند. کشورهای اروپایی و آمریکا هم چشمشان به نفت لیبی بود و اینکه فقط لیبی سلاح اتمی نداشته باشد. حالا در کشور خودش با مردمش هر کاری کرد به خودش مربوط می شود.

کشورهای آفریقایی هم که اوضاع داخلی شان بهتر از لیبی نبود، و بعضا به خاطر خوش خدمتی قذافی از او طرفداری هم می کردند. روزگار خوش جناب سرهنگ و خانواده اش با آشتی که با دنیا کرده بودند، و قراردادهای نفتی که بسته بودند خوش و خرم جلو می رفت، تا اینکه بوی بهار لیبی بیخ گوش لیبی به استشمام قذافی رسید!

بوی بهار عربی بیخ گوش لیبی به استشمام سرهنگ تمام رسید!

بهار عربی به اعتراض ها و انقلاب هایی می گویند که در چندین کشور عربی پشت سرهم اتفاق افتاد. این اعتراضات از کشور تونس شروع شد، بعد مردم مصر، لیبی، یمن، سودان، عربستان، سوریه و... هر انقلابی از یک جایی استارت می خورد.

داستان انقلاب تونس هم این بود که، یک جوان 27 ساله و دستفروش تونسی به نام طارق بوعزیزی، وقتی مامورهای شهرداری بساطش را به زور جمع می کنند و او نمی تواند به کار [فروش](#) خود ادامه بدهد، و جلوی جمعیت به او سیلی می زنند، خودش را جلوی ساختمان شهرداری آتش می زند و این موضوع، آتش خشم مردم تونس را شعله ور می کند و منجر به، تظاهرات عظیمی در کشور تونس می شود که در نهایت رژیم بن علی در تونس سقوط می کند.

در جریان اعتراضات تونس، سرهنگ تمام به نفع بن علی سخنرانی کرد، که بعدش حتی توسط انقلابیون تونسی تهدید به مرگ هم شد. بعد تونس هم همین اعتراضات منجر به سقوط حسنی مبارک شد. دقیقا در کشورهای همسایه شرقی و غربی لیبی یعنی مصر و تونس، حکومت دیکتاتوری به پایان رسید و بوی بهار عربی از چپ و راست مردم معترض لیبی را مست کرده بود.

جناب سرهنگ هم که بو برده بود برای اینکه بهار عربی در لیبی اتفاق نیفتد، سعی کرد آزادی های مردم را کمی بیشتر کند و بلافاصله هم تعدادی زندانی سیاسی را هم آزاد کرد. این زندانی ها که آزاد شدند، تعدادی از خانواده های زندانی های سیاسی که عزیزانشان آزاد نشده بودند، و آن ها حتی خبری از عزیزانشان نداشتند، جلوی در زندان جمع شدند و اولین تظاهرات در لیبی به این بهانه استارت خورد.

با سنگ بازی نکنید، خانه شما شیشه ای است!

قذافی هم که برای آن ها کاری نمی توانست، بکند چون چندسال قبل تمام عزیزانشان را به رگبار بسته بود، پس چه کار کرد؟ خانواده آن ها و وکیل شان را هم زندانی کرد! پشت بند زندانی شدن وکیل ها عده ای از وکلا برای حمایت از وکیل ها اعتراض کردند، و بعدش هم مردم برای حمایت از وکلا و زندانی های دیگر اعتراض کردند، و اینطوری تظاهرات در لیبی شروع شد و کمتر از چند هفته کنترل کشور از دست قذافی خارج شد.

البته سرهنگ تمام سخنرانی کرد و خطاب به معترض ها گفت:
"خانه شما شیشه ای است با سنگ بازی نکنید.
ما برای لیبی از شما موش ها شایسته تر هستیم".

بعدش هم برای سرکوب مخالف ها علاوه بر ارتش از گردان های قذافی هم کمک گرفت. قذافی با تمامی سلاح های روز دنیا شروع کرد به کشتار و توپ و مسلسل را وسط خیابان آورد. او سعی می کرد مردم را وحشت زده کند. از مردمی که در خیابان دستگیر می شدند، فیلم بیرون می آمد که بگو زنده باد قذافی و اگر نمی گفتند تیر خلاص را به آن ها می زدند.

مردم بعد از چهار تظاهر بزرگ، انقلابیون، کنترل بن قاضی دومین شهر مهم لیبی را به دست گرفتند. در این تظاهرات بیش از 200 نفر کشته شدند و فرانسه، به عنوان اولین کشور شورای ملی انقلابی لیبی را به رسمیت شناخت. شورای امنیت سازمان ملل هم قطعنامه ای را تصویب کرد،

که به موجب آن در آسمان لیبی منطقه پرواز ممنوع اعلام شد،
و استفاده از تمامی ابزارهای لازم برای حفاظت از جان شهروندان غیرنظامی لیبی تصویب شد.

روز به روز نتیجه بیشتر به نفع مردم می شد

یعنی اجازه حمله نظامی به کشور لیبی داده شد و کمی بعد،
جت های فرانسوی به سمت لیبی به حرکت درآمد و پشت بندش هم جت های آمریکایی!
مردم مسلح لیبی هم در یک جنگ داخلی تمام عیار با ارتش و گردان های قذافی درگیر شده بودند.

نویسنده کتاب بازگشت در این باره می نویسد:
"انقلابیون یک شهر را گرفته بودند ولی با حمله هوایی و زمینی ارتش قذافی مجبور به عقب نشینی می شوند.
در این فاصله هم اجساد کشته شده هایشان را به صورت دسته جمعی دفن می کنند،
و در نقاط مختلف شهر به صورت پراکنده با ارتش مبارزه می کنند.
نویسنده به واسطه ارتباطی که داشته با یک پیرمردی که در شهر چند روزی کنار یارانش می جنگیده،
تلفنی صحبت می کند و پیرمرد گزارش جنگ را برایش تعریف می کند و می گوید:

ارتش داخل شهر آمد و آن سمت شهر الان دست ارتش است،
و آن ها گورهای دسته جمعی را پیدا کردند،
جنازه های سربازان انقلابی را بیرون آوردند و آتش زدند و بوی تعفن کل شهر را گرفته است.
نویسنده از پیرمرد می پرسد وضع پسر پسر چطور است؟ پیرمرد می گوید: خوبه،
من بمیرم هم اجازه نمی دهم پسر دست آن ها بیفتد.
سه روزه پسر کنارمه اما دیگه دارد بو می گیرد و باید زودتر یک جا برایش پیدا کنم و دفنش کنم.
بعدش در حیاط یک خانه پسرش را دفن می کند."

استعفای مقامات دولتی و نظامی روز به روز نتیجه را بیشتر به نفع مردم تغییر می دهد.
سال ها قبل قذافی در کتاب "فرار به جهنم" گفته بود:
"احساس می کنم مردم، این جمعیت نامتعادل افراطی،
که حتی علیه ناجیان خودش هم شورش می کند در تعقیب هستند.
آن ها در زمانه لذت و خوشی چقدر مهربانند ولی در زمان خروش خیلی بی رحم می شوند."

انقلابیون، جنازه قذافی را داخل فریزر یک مغازه گذاشتند

واقعا هم مردم بی رحم شده بودند،
و با تمام تجهیزات که داشتند حمله می کردند و سربازان قذافی را می کشتند.
اوضاع انقلاب لیبی وقتی دیگر خیلی به نفع مردم شد که جنگنده های ناتو،
از هوا به ارتش قذافی حمله کردند و حتی،
در یکی از حملات یکی از پسران قذافی و سه تا از نوه هایش در ترابلس کشته شدند.

در یکی از این حملات حدود ساعت 8 و نیم صبح،
بمب افکن های ناتو به یک کاروان نظامی که احتمال می دادند،
قذافی هم انجا باشد حمله کردند و 14 ماشین را منهدم کردند و 53 نفر را کشتند.
به محض بمباران کاروان گروه های مختلف انقلابیون خبردار شدند،
و خودشان را به محل رساندند و از آن طرف هم باقی اعضای کاروان که زنده ماندند،
پراکنده شدند و سرهنگ تمام و نزدیکانش به یک ویلای مخروبه رفتند و پناه گرفتند.

همزمان با اینکه محافظان و آخرین یاران سرهنگ داشتند با انقلابیون می جنگیدند،
قذافی و چند نفر از نزدیک ترین آدم هایش فرار کردند و خودشان را به یک محل ساخت و ساز رساندند،
و در لوله های بزرگی که آنجا بود،
پنهان شدند و هر لحظه هم صدای پای انقلابیون را که بیشتر به آن ها نزدیک می شدند را می شنیدند.

در نهایت انقلابیون رهبر لیبی را پیدا کردند و از لوله بیرون کشیدند!
احتمالا خیلی ها کلیپ های لحظه های آخر قذافی را دیدند.
محافظ خانوادگی اش می گفت تا روزهای آخر عمر قذافی،
او اصلا عمق فاجعه را درک نکرده بود و باورش نمی شد که،
در کشور واقعا انقلاب شده است چون بهش گزارش های اشتباه می دادند.

قذافی رفت، رژیم سرنگون شد اما بعدش چی؟

انقلابیون، جنازه قذافی را داخل فریزر یک مغازه گذاشتند و به مدت 4 روز،
جنازه در معرض دید عموم گذاشته شد و مردم لیبی از جاهای مختلف می آمدند با جنازه عکس می گرفتند.
شیوه قتل قذافی از سوی برخی رهبرها محکوم شد،
از جمله هوگو چاوز که گفت قذافی یک انقلابی بوده که شهید شده است.
فیدل کاسترو هم به شدت به ناتو و انقلابیون اعتراض کرد.

انقلابیون حتی قبر پدر و مادر،
مادربزرگ و عموی سرهنگ تمام را باز کردند، استخوان هایشان را درآوردند و سوزاندند.
این عدم کنترل خشم انقلابیون پیامدهای بسیار وحشتناک تری هم برای لیبی داشت.
انقلاب شد، قذافی رفت، رژیم سرنگون شد اما بعدش چی؟
هیچ کس به اینجا فکر نکرده بود و هیچ کس نمی دانست،
بعدش قرار است چه اتفاقی بیفتد ولی ما الان می دانیم چون 9 سال از آن روز گذشته است.

بعد انقلاب، جنگ های داخلی بین انقلابیون شروع شد.
از یک طرف گروه های تندرو اسلام گرا که می خواستند،
لیبی را به یک افغانستان دیگر تبدیل کنند،
و از طرف دیگر انقلابیونی که می خواستند کل انقلاب را برای خودشان مصادره کنند.

کشور یک جورابی دوتا حکومت و دوتا پارلمان برای خودش داشت.
سال 2015 لیبی یکی از امن ترین کشورها برای داعش بود و قسمتی از لیبی تحت سلطه آن ها بود.
دولت مرکزی هم انقدر ضعیف بود که نمی توانست جلوی آن ها را بگیرد.
درگیری میان گروه های مختلف لیبی تمام شدنی نبود.

سلطنت طلب های محافظه کار، سکولارهای ارتشی، اسلام گراهای تندرو، دموکرات های لیبرال،
همه این ها باعث آوارگی صدها هزار نفر از مردم لیبی و مهاجرت آن ها به کشورهای دیگر شد.
دوبار اقدام برای کودتا و دوتا جنگ داخلی، لیبی را به مرز نابودی کشانده است،
و همین امروز هم تکلیف این کشور اصلا مشخص نیست.

مصاحبه اوریانو فالاجی با قذافی

در مصاحبه فالاجی می گوید:
شما آمریکا را تهدید می کنید و می گوئید پایش بیفتد به آن ها نفت هم نمی فروشیم،
و خیلی درموردش بد صحبت می کنید.
آیا زیادی در مورد بد بودن آمریکا اغراق نمی کنید؟

__ نه هر کشوری که زیر سلطه کشور دیگری باشد و بهش زور بگوید همین عکس العمل من را نشان می دهد.
فقط آمریکا زورگو است؟ شوروی که شما از آن ها 2500 تانک خریدید زورگو نیست؟
__ نه او دوستان است.

آمریکا بد است چون در کشورهای دیگر دخالت می کند،
قبول ولی شما هم مستقیم در کشورهای چاد و اوگاندا و تانزانیا دخالت نظامی می کنید.
_ شما نمیفهمید.

من حمایت کردم چون این کشورها با اسرائیل مخالفند، چون این کشورها با جهودها مخالفند.

جناب سرهنگ یکم دیر به دنیا آمدید چون با این طرز فکر احتمالاً هیتلر می توانست دوست بهتری برایتان باشد.

جای دیگر فالاچی می پرسد:

شما به خدا اعتقاد دارید؟

_ معلومه که دارم، چرا این سوال و پرسیدی؟

چون کاملاً به این نتیجه رسیدم که شما خودتان را خدای لیبی می دانید.